



جلسهٔ نهم: اولین تعین ذات حق و کیفیت ربط
حادث به قدیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ الْمُنتَجِبِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بحشی که باقی ماند، کیفیت اسفار اربعه بود. این عبارت «اسفار اربعه» قبل از صدرالمتألهین به عنوان «اربع» نیامده بود؛ البته قبل از ایشان هم ذکر کرده بودند و در عبارات محیی‌الدین و ملا عبدالرزاق و دیگران هم بود،^۱ منتها به عنوان اسفار اربعه که آن را به این کیفیت و به این نحوه ترتیب بدهند، نیامده بود.

حضرت پیامبر اکرم اولین تعیین ذات باری تعالی

در عبارت محیی‌الدین - همان‌طور که قبلاً عرض شد - درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد:

اللَّهُمَّ أَفْضَ صَلَوةٍ صَلَوَاتِكَ وَ سَلَامَةٍ تَسْلِيمَاتِكَ عَلَى أَوَّلِ التَّعَيِّنَاتِ الْمَفَاضَةِ مِنَ الْعَمَاءِ الرَّبَّانِيِّ، وَ آخِرِ
التَّنَزُّلَاتِ الْمُضَافَةِ إِلَى النَّوْعِ الْإِنْسَانِيِّ.^۲

^۱ مجموعه رسائل ابن عربی، الإسفار عن نتایج الأسفار، ص ۳؛ المقدمات من کتاب نصّ النصوص، سید حیدر آملی، ص ۲۶۸؛ اصطلاحات الصوفیة، ملا عبدالرزاق کاشانی، ص ۳۶؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۲۲ - ۳۲.

^۲ صلوات کبیره (نسخه خطی)، ابن عربی، ص ۱۶۱؛ مجموعه رسائل ابن عربی، توجّهات الحروف، ج ۱، ص ۶۵۴. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۴۱: «بار پروردگارا، به‌طور سرشار بریز صلوات و تحیات و درودهای متصله خودت را، و پاک‌ترین و خالص‌ترین سلام‌ها و اکرام‌های خودت را بر اولین تعییناتی که از مقام عماء ربّانی (خفاء و پنهانی صرف و اندماج محض) به‌طور سرشار فرو ریخته است، و بر آخرین مراتب تنزل و پستی ماهوی که به‌سوی نوع انسانی انتساب

ایشان در اینجا دو مرحله وجه‌الرَبِّی و وجه‌الخلقی این نشئه را در وجود پیغمبر اکرم ترسیم می‌کند. وجود پیغمبر اکرم از نظر وجه‌الرَبِّی اولین تعین است، که همان مقام احدیت است.

تجلی سایر ظهورات وجود از وجود نورانی پیغمبر اکرم

ایشان بعد از این، عبارتی می‌آورد به‌عنوان:

نقطة الوحدة بین قوسى الأحدیة و الواحدیة؛^۱ «او نقطه وحدت بین این دو قوس است.»

ما می‌دانیم که به‌واسطه نقطه است که خط ترسیم می‌شود و بعد از خط، سطح ترسیم می‌شود و بعد از آن، جسم تعلیمی؛ لذا به وزان حقیقت تکوینی اشیاء، جهت تمثیل اعتباری حسی، نقطه را برای اشاره به جنبه ربطی بین خلق و خالق و بین رب و مربوب انتخاب کرده‌اند. آن جهت ربطی عبارت است از آن نقطه‌ای که راسم خط است و راسم سطح است و همین‌طور می‌تواند راسم جسم تعلیمی باشد.

پس آن حقیقتی که تکوّن همه عوالم از عالم ذات به پایین، به‌واسطه آن حقیقت محقق می‌شود، وجود نورانی پیغمبر اکرم است و به‌واسطه این وجود است که تمامی اشیاء از مقام اجمال به مقام تفصیل درمی‌آیند؛ یعنی از آن مقام هوهویت ذاتیه که لا إسم و لا رسم است بیرون می‌آیند و دارای تعینات و دارای حدود می‌شوند، بعضی از آنها به‌صورت ملائکه و مجرد می‌شوند، بعضی از آنها به‌صورت عقل و مجرد می‌شوند و بعضی از آنها به‌صورت ملائکه مادون می‌شوند، و بعد در عالم ملکوت، حقایق اشیاء و ثبوت آن اشیاء ایجاد می‌شود و بعد در عالم برزخ، جنبه مثالی آن اشیاء صورت می‌پذیرد و بعد در اینجا می‌آیند که نشئه دنیوی اشیاء است. آن وجود و آن حقیقتی که موجب می‌شود که تمام اشیاء از مرحله اجمال بیرون بیایند و در مرحله تفصیل - که آخرین مرتبه آن در انسان، تعلق به بدن است - تکوّن پیدا کنند، وجود پیغمبر اکرم است.

پس پیغمبر اکرم بوجوده التّورانی - لابوجوده الجسمانی - موجب تنزل فیض وجود از مرتبه احدیت به مرتبه واحدیت است. مقام بین احدیت و بین واحدیت، مقام اجمال است و مرحله واحدیت، مقام تفصیل است. بین این دو مرحله، آن وجود رابط و آن واسطه در اثبات و واسطه در ثبوت - فرقی نمی‌کند - که تمام اشیاء را از آن مرحله اجمال درمی‌آورد، وجود پیغمبر اکرم است.

پیدا کرده است!

^۱ صلوات کبیره (نسخه خطی)، ابن عربی، ص ۱۶۱.

اگر پیغمبر نبود ما هنوز آنجا در آن صندوق خانه بودیم و از آن عوالم بیرون نیامده بودیم. این حقیقت و وجود پیغمبر اکرم است که آمد و فیض اول مسمی شد، و آن فیض اول موجب فیض دوم شد و بعد موجب فیض ثالث و رابع شد و هلمّ جراً، تا اینکه موجب شد که تمام اشیاء از آن کنز مکنون و کنز مخفی به مرحله ظهور و بروز برسند و همه در مرحله نزول، به آخرین حد کمالی نزول تنازل پیدا کنند.

بنابراین وقتی که ایشان می‌فرمایند: «أَوَّلِ التَّعَيِّنَاتِ الْمُفَاضَةِ مِنَ الْعَمَاءِ الرَّبَّانِيِّ»؛ یعنی اولین واسطه در تجلی حق در مظاهر مختلف، وجود پیغمبر اکرم است. این واسطه تمام آنچه در حقیقت احدیت منوطی و مخفی بود، به منصّه ظهور درمی‌آورد.

آیا این واسطه از مقام احدیت چیزی برمی‌دارد و اینجا می‌گذارد؟! آیا من باب مثال از آنجا یک صورت برمی‌دارد و آن صورت را که مخفی بود ظاهر می‌کند؟! یعنی آیا عکاسی یا فیلم برداری است، که این فیلم و عکس را انداخته‌اند، بعد آن فیلم را در مایعی می‌گذارند و عکس ظاهر می‌شود؟! کاری که عکاس می‌کند همین است؛ یعنی یک مایع در آنجا هست، این فیلم را برمی‌دارد و در آن مایع می‌گذارد تا ظاهر شود، بعد هم پشت دستگاه می‌گذارد و صورت‌هایی از این را در کاغذ ظاهر می‌کند. این واسطه در اثبات می‌شود، یعنی آن چیزها را به منصّه ظهور درمی‌آورد، ولی خودش کاره‌ای نیست، بلکه خودش موجودی جدا است و این فیلم و عکس هم جدا هستند و اینها را یکی یکی ظاهر می‌کند. آیا این واسطه مثل شخصی است که یک کیسه در دست او است و ما نمی‌دانیم که در این کیسه چیست، و او در کیسه را باز می‌کند و دست می‌کند و یک مشت برنج درمی‌آورد و اینجا می‌گذارد و یک مشت برنج هم درمی‌آورد و آنجا می‌گذارد؟! این واسطه در اثبات می‌شود. آیا پیغمبر هم این طوری است؟ اگر پیغمبر این طوری بود دیگر واسطه نبود، دیگر به او فیض اول نمی‌گفتند، دیگر به او نقطه ربی گفته نمی‌شد!

اینکه پیغمبر واسطه است معنایش این است که خداوند متعال وقتی که می‌خواهد خودش را از مرحله احدیت به مرحله واحدیت در بیاورد، اولین حرکتی که انجام می‌دهد و اولین فعلی که از او سر می‌زند این است که مقام ربط بین احدیت و واحدیت را در اینجا ایجاد می‌کند؛ یعنی آن وجود نازل خود را به ظهور واسطه بین احدیت و واحدیت درمی‌آورد. بعد دوباره می‌خواهد از این واسطه، باقی آنچه را در نیت دارد، به مرحله بروز و ظهور برساند. البته همه این تعبیراتی که ما می‌آوریم برای روشن شدن مطلب برای خودمان است، و الاً آنچه که در نیت دارد و... اصلاً در آنجا نیست، آنجا مقام

نیت نیست، آنجا فقط مشیت محض است، ولی حالا ما این طوری می‌گوییم.

تبیین کیفیت ظهور حق در مراتب متکثر

اگر ما بخواهیم تعبیری در اینجا بیاوریم تا مطلب نزدیک شود، آن تعبیر به این نحو بیان می‌شود: شما یک عمل را در نیت دارید و می‌خواهید آن را انجام بدهید و می‌خواهد آن عمل از مقام ذات - که مقام نفستان است - در عالم خارج ظهور و بروز پیدا بکند. اولین چیزی که از شما سر می‌زند اراده برای تحقق نفس آن عمل خارجی است. آن اراده واسطه در اثبات یا واسطه در ثبوت تفصیلی - نه ثبوت اجمالی - می‌شود. اگر این اراده شما نبود، عمل هم در خارج نبود. بود یا نبود؟ نبود دیگر! پس آن اراده شما اولین حرکت نفس به سمت بروز و ظهورش است، که نفس می‌خواهد از خودش یک اعمال کند.

یک خطاط می‌خواهد آنچه در نفس دارد روی کاغذ بیاورد. یک نقاش می‌خواهد آن عکس مناظر طبیعی و طیور و وحوش و سماء و ارض و بحر و آنهار را که در نفس دارد، روی کاغذ بیاورد. همه آن عکس‌ها در ذهنش است؛ البته در مقام اجمال، نه در مقام تفصیل. همه در ذهنش است و می‌گوید: من یک دریا باید اینجا بگذارم، یک رودخانه کنارش اینجا بگذارم، یک کوه اینجا بگذارم، چند تا درخت اینجا بگذارم، چند تا طیر و... در هوا بگذارم، سماء و ارض را مرتب بکنم و... ولی هنوز به مرحله ظهور نیامده است. اولین چیزی که سر می‌زند، اراده است. اراده می‌کند و دستش به سمت قلم می‌رود و آن قلم را برمی‌دارد و رنگ و لون مناسب با آن منظره را اختیار می‌کند و بعد از اینکه اختیار کرد، شروع می‌کند با آبرنگ و آن الوانی که در کنارش است، یکی یکی روی کاغذ می‌آورد. یعنی به واسطه آن اراده، آنچه در ذهن دارد در اراده می‌آید و از اراده به دست می‌آید و از دست به کاغذ می‌رود.

باید خیلی دقت کنیم؛ اینجا بزنگاه مسئله است! اگر این معنا روشن بشود کلام محیی‌الدین روشن می‌شود. وقتی که نفس ما معنایی در ذهن دارد، در سلسله مراتبی که آن معنا را به خارج منتقل می‌کند، اولین مرتبه اراده است، بعدش دست است، بعدش فرض کنید اگر انگشتش پر داشته باشد - این تقریب نزدیک‌تر از مثال قلم است - با خود همین انگشت شروع می‌کند و روی کاغذ درمی‌آورد. یک دفعه می‌بیند که او صبح شروع کرد و از صبح تا عصر روی کاغذ کشید و عصر که می‌شود یک منظره بسیار عالی و طبیعی و با سماء و آنهار و بحار و جبال و اشجار و... در مقابل شما است. این منظره از کجا به وجود آمد؟ از خود او به وجود آمد! یعنی این منظره‌ای که در نفس او است، الآن در خارج

به وجود آمد. اگر آنچه در نفسش است با آنچه در خارج است دو تا باشد، پس این غیر از آن است و نمی تواند از آنچه در نفس است حکایت کند. بنابراین بین آنچه در خارج است و بین آنچه در نفس است نباید تخطی و اشتباه باشد، بلکه این باید عین همان باشد بدون یک ذره و یک سر سوزن اختلاف. بنابراین تمام آنچه در این مناظر است و تمام آن الوان و اشکال و صوری که در این مناظر به وجود آمده است، همه از مقام اراده او به وجود آمده است، بعدش انبعاث این قوه در عضلات است و بعدش آنچه در نفس است در قرطاس و آن کاغذ ظهور پیدا می کند.

این را برای روشن شدن مسئله دارم می گویم، و إلا اگر نسبت به ما باشد، ما قبل از اراده، آن منظره را تصور می کنیم؛ مثلاً این تصوّرمان به واسطه دیدن است، یعنی جبال را دیده ایم، بحار را دیده ایم، کوهها را دیده ایم، بعداً اینها را در ذهن خودمان مونتاژ می کنیم. دیده اید که کارخانه ماشین سازی، از یک جا لاستیک را می آورد، از یک جا چراغ را می آورد، از یک جا ساعتش را می آورد، از یک جا سیمش را می آورد و... بعداً همه را با همدیگر مونتاژ می کند، بعد شما می بینید که یک ماشین قشنگی دارد حرکت می کند. ما هم از مناظر متفاوتی که دیده ایم - مثلاً کوه را دیده ایم، بحار را دیده ایم، جبال را دیده ایم و أشجار را دیده ایم - تصویری را در ذهن خودمان مونتاژ می کنیم، و چه بسا آن منظره ای که ما روی کاغذ می آوریم اصلاً در هیچ جای دنیا نباشد. فرض کنید که یک نقاش، گرگ را بغل گوسفند قرار می دهد. هیچ کجای دنیا گرگ بغل گوسفند راه نمی رود! او خودش این را مونتاژ کرده و به تصویر کشانده است. بله، این تصور قبل از اراده هست و عیبی ندارد؛ اما ما کاری به این تصور نداریم، چون خدا که تصور نمی کند.

بنابراین آن نقطه وحدت و راسم تعیین بین مقام اجمال نفس و بین بروز خارجی، و آن نقطه راسم ظهور و بروز خارجی آنچه در نفس انسان وجود دارد، و آن ارتباط بین نفس و خارج، و آن حلقه ربط بین نفس و خارج، و آن واسطه بین نفس و بین خارج - چه واسطه در ثبوت و چه در اثبات - اراده است و برگشت تمام اینها به اراده انسان است.

کیفیت اندماج تمامی ظهورات حق در وجود پیامبر اکرم

در مورد حقیقت پیغمبر اکرم، محیی الدین این طور می فرمایند که آن حقیقت نورانی پیغمبر اکرم، فیض اول است و هر چه هست درون فیض اول است؛ نه اینکه جدا است، چون اگر جدا باشد پس این فیض اول نیست و خدا فیوضات دیگری هم کنارش دارد. وقتی شخصی یک کیسه از اینجا برمی دارد و برنج در آن می ریزد، در اینجا دو فرد هستند.

این آقا فقط واسطه در اثبات است - نه واسطه در ثبوت - و این را برمی دارد و در اینجا قرار می دهد؛ فقط همین. ولی این برنج و این آقا، دو حقیقت هستند؛ ایشان - خدا نکرده - حیوان ناطق است و آن برنج هم از مقوله گیاهان و نباتات است. اینکه می گویم «خدا نکرده» به خاطر این است که در این زمان دیگر نطقی وجود ندارد! بله، حیوان هست، ولی جای فصل آن عوض می شود، حالا دیگر اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. حالا اگر یک ناطق پیدا بشود تعجب می کنید که از کجا آمده است؟! برویم دورش را بگیریم و ببینیم از کجا آمده است؟! چه طوری است؟! واقعاً می گویم و جدی است!

ما استادی داشتیم که پیش او جوهر النضید و رساله تصور و تصدیق ملاحظه و چیزهای دیگری خوانده بودیم. ایشان می گفت:

وقتی ما از تبریز آمدیم، یک خروس داشتیم که سر وقت برای ما می خواند؛ نصف شب و یک ساعت به اذان برای نماز شب می خواند، موقع اذان صبح می خواند، موقع ظهر می خواند و... خلاصه این خروس ما را برای نماز شب بیدار می کرد، برای اذان ظهر بانگ می زد و... ما این خروس را قم آوردیم. مدتی که گذشت و از نان طلبگی و نان آخوندی به او دادیم و از گندم خمس و سهم امام خورد - معلوم است که اینها از کجاها به دست می آید و با چه اوضاعی به دست می آید! - یک دفعه دیدیم این ساعت چهار بعد از ظهر بانگ می زند! ساعت ده صبح بانگ می زند! یک روز که دیدم این خروس بانگ زد، گفتم: تقصیر تو نیست! روز قیامت من باید جواب خدا را بدهم! اگر این خروس بگوید: «من مؤمن و مقدس بودم، من متدین بودم و نمازها و موقع مناجات را می شناختم! این نان آخوندی را به من دادند و مرا به این روز انداختند!» آن وقت من باید جواب خدا را بدهم!

نفس پیغمبر اکرم در اینجا واسطه اول برای تجلی خدا است، که سایر تجلیات، درون این تجلی است و او واسطه است تا آنچه در آن کنز مخفی و غیب مکنون و مستور وجود دارد، به مرحله تعیین و ظهور درآید. اگر این واسطه نبود دیگر نه از کوه و جبال خبری بود، نه از ارض و سماء خبری بود، نه از شجر و مدر خبری بود، و نه از حیوان و انسان و ملائکه و مجردات و عقول خبری بود! هیچ خبری نبود! آن واسطه باعث شد که آن حقایق از عالم مکنون به منصه ظهور دربیایند.

بنابراین آنچه در این دنیا در سلسله مراتب عقول، ملائکه، ملائکه مادون، عالم ملکوت، ملکوت سفلی، برزخ و مثال و بعد عالم ماده که أظلم العوالم و أدنی العوالم است، به وجود آمده است، بروزات و ظهورات آن واسطه است؛ یعنی آن واسطه می آید و آنچه بروز و ظهور آن غیب مکنون است، از خودش بیرون می آورد، علی حسب مراتبهم و علی حسب مراتب الاستعداد و الشدّة و الضعف فی

النورانية. همۀ اینها را از آن بالا که مرتبۀ عقول و ملائکه است و بعد همین طور تا پایین و تا آخر می آورد، که آخرین مرحله مرتبۀ ماده است و در آنجا دیگر نگه می دارد.

بنابراین ما می توانیم بگوییم که پیغمبر اکرم از یک نقطه نظر، اولین تعین از تعینات الهی است که جلوه کرد و این حقیقت ولایت محمدیه را به وجود آورد که آن حقیقت ولایت محمدیه همان ارتباط بین پروردگار و بین سایر ظهورات است؛ یعنی آن واسطه می آید و آنچه پروردگار در درون خودش - البته ما به اصطلاح عامیانه این طور می گوئیم - به عنوان مقام اجمال نگه داشته بود، همه را با خودش درمی آورد و بیرون می آورد. پس پیغمبر اکرم از جهت وجه الربی و از نظر انتسابش به پروردگار و ربط و نسبتش با پروردگار، اولین تعین می شود، یعنی اولین مخلوق و اولین معلول.

آخرین تنزل ذات حق

از نقطه نظر دیگر، به جهت ارتباط پیغمبر اکرم با آن صوری که در این عالم به وجود آمده است، آخرین تنزلات می شود؛ یعنی این پیغمبر از اول تعینات تا آخرین تنزلات نوع انسانی پایین آمده است و تمام آنها را دربر گرفته است؛ البته حقیقت نورانی او، نه حقیقت جسمانی او که ۱۴۰۰ سال پیش به وجود آمده بود. آن حقیقت نورانی او عبارت است از ارتباط بین مبدأ و بین معاد، و ارتباط بین مبدأ و بین آخرین نقطه نزول فیض پروردگار. بنابراین در وجود پیغمبر اکرم است که همۀ موجودات تعین و ظهور پیدا می کنند؛ هم موجوداتی مانند ملائکۀ مقرب و روح الامین و جبرئیل و... از وجود پیغمبر تعین پیدا می کنند و هم موجودات اظلم العوالم^۱ مانند انسان - که نفس او به همین نشیء مادی تعلق گرفته است - از

^۱ اصطلاح اظلم العوالم در عبارات فلاسفه و عرفاء به عالم ماده اطلاق می شود که از جهت سعۀ وجودی، در مرتبۀ دنیا نسبت به عوالم ربوبی قرار دارد. از آنجا که حیثیت امکانیه و ماهویه عالم ماده نسبت به سایر عوالم مجرد غلبه دارد و ماهیت، مثار کثرت و ظلمت است - در مقابل وجود که جنبه وحدت و نور در آن فعلیت دارد - لذا هر چه قوالب موجوده عینی در عوالم مترتبه، از مبدأ وجود فاصله بگیرد، جهت امکانی و ماهیتی آن اشتداد پیدا نموده و ظلمت امکانی در آن تقویت می شود، و بدین جهت به عالم ماده اظلم العوالم اطلاق می شود.

ولی با توجه به مطالب مذکوره در متن، با اینکه عالم ماده محدودیت وجودی بیشتری در جوهره خویش نسبت به عوالم علی دارا است، ولی به هر جهت، از نور وجود برخوردار است؛ و تقابل نور و ظلمت هم تقابل تضاد، بلکه اشبه به تناقض است؛ لذا این اطلاق از نظر فنی موجه نمی نماید. بلی، از آنجا که ارتباط عالم ماده با ملاً اعلی و مبدأ وجود به جهت حیثیت مادی بودن در ابهام بیشتری نسبت به سایر عوالم قرار دارد، می توان این اطلاق را تا حدودی توجیه نمود؛ چنان که عرب، به امر مشتبه و غیر واضح «مُظَلَم» اطلاق می کنند.

وجود پیغمبر تعین پیدا می کنند. پس همه عالم ممکنات در تحت وجود نورانی پیغمبر اکرم و تفصیل وجود حضرت هستند علی حسب مراتبهم.

آن حقیقت نورانی پیغمبر اکرم دارای مراتبی است؛ یعنی وقتی که آن ولایت و وجود نورانی پیغمبر می خواهد همین طور تبدیل بشود تا وجود مادی بشود، باید سنخیت داشته باشد، لذا پیغمبر واسطه درست می کند و آن واسطه، واسطه درست می کند و همین طور....

وجود نورانی پیغمبر اکرم تنها تعین ذات حق

تلمیذ: اگر حذف واسطه ها در اینجا جایز باشد و همه واسطه ها را به پیغمبر نسبت بدهیم، پس خود پیغمبر را هم حذف کنیم و به خدا نسبت بدهیم.

استاد: فرقی نمی کند، این اشکال ندارد؛ منتها صحبت در تعین است، یعنی غیر از پیغمبر اکرم دیگر تعینی وجود ندارد؛ و الا [اگر همه واسطه ها را حذف کنیم و به خدا نسبت بدهیم] آنجا دیگر مقام ذات است و واسطه اصلاً معنا ندارد.

تلمیذ: یعنی می فرمایید که این تعین پیغمبر اطلاق زیادتری دارد، و این تعیناتی که همه حکم واسطه را دارند باید اطلاقشان همین طور کم بشود، کم بشود، تا اینکه به تعینی برسند که دیگر خیلی محدود است؟

استاد: درست است؛ ولی صحبت ما در این است که در مقام ذات اصلاً خلق و رب و... معنا ندارد. آن مقام، مقام هوهویت است. بحث ما در عالم کثرت است، یعنی آنجایی که کثرت می خواهد به وجود بیاید و علیت و معلولیت و خالقیت و مخلوقیت می خواهد مفهوم پیدا بکند. همه این کثرات زیر چتر پیغمبر اکرم است؛ یعنی آن اولین تعین و اولین معلول و اولین مخلوق و اولین علت برای بقیه، ولایت و وجود نورانی پیغمبر اکرم است که واسطه است و خودش واسطه ایجاد می کند و در مرحله پایین می آید، و آن واسطه هم واسطه ایجاد می کند تا به اینجا می رسد؛ پس آن وجود نورانی پیغمبر اکرم در تمام این سلسله مراتب وجود دارد، نه اینکه جدا بشود. عرض کرده بودم که مرحله علت در خود معلول وجود دارد، منتها به نحو ضعیف تر، یعنی علت در مقام ذات خودش قوی تر از تجلی او در مرحله مادون خودش است؛ همان طور که این مطلب در نفس انسان هم عرض شد. مسئله این طور است، نه اینکه علت جدا بشود: ما درست کردیم، خداحافظ! بقیه را خودتان می دانید چه کار می خواهید بکنید!

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۳۴۰.

نه، پیغمبر که درست می‌کند خودش هم با او می‌آید.

بنابراین وجود پیغمبر اکرم عین وجود همۀ خلایق است در مرحله پایین‌تر. بنابراین اصل‌الوجود عبارت است از وجود ولایت پیغمبر. عوارض وجود، جمال وجود، علم وجود، قدرت وجود، حیات وجود، عوارض ذاتیه، عوارض مادیه، عوارض مجردة و تمام آنچه شما از نقطه نظر ذات و از نقطه نظر عوارض ذات مشاهده می‌کنید، همۀ اینها اثرات وجودی پیغمبر اکرم در این عالم کون است؛ اعم از ماده و مجردات. این معنای کلام محیی‌الدین است که می‌گوید: «و آخر التنزیلات.»

تعین جمیع اسماء و صفات پروردگار از وجود پیغمبر اکرم

پیغمبر اکرم چنان سعة وجودی‌ای دارد که ارتباط بین احدیت و واحدیت است و مقام ظهور احدیت در واحدیت است و ربط بین این دو مقام، به وجود پیغمبر اکرم است. واحدیت عبارت است از اسماء و صفات پروردگار. آن واسطه‌ای که موجب تعین اسماء و صفات پروردگار می‌شود و اسماء و صفات پروردگار را به مرحله تعین درمی‌آورد (یعنی موجب خلق و موجب اثر می‌شود) پیغمبر اکرم است.

مقام اجمال و تفصیل در وجود رسول اکرم

تلمیذ: آن وقت در مقام خلق، این افاضاتی که به حسب ظاهر به خود رسول اکرم می‌شود چطور می‌شود؟ مثلاً جبرئیل از یک طرف خودش مخلوقی است که تفصیل وجود پیغمبر است، کما اینکه بهشت و جنت و تمام اینها این طور است؛ [و از طرف دیگر، به پیامبر وحی می‌فرستاد و واسطه بین خدا و پیغمبر می‌شد].

استاد: این مطالب قبلاً به اجمال گذشت و عرض شد که خود وجود پیغمبر اکرم دارای مراتب و مراحل است، مثل خود وجود ما که این دارای مراتب و مراحل است؛ یعنی ممکن است مسئله‌ای در یک زمان برای انسان به نحوی باشد که از نقطه نظر ارتباط و اتصال با حقایق اشیاء به طور کلی نیاز به واسطه نداشته باشد، یعنی انسان در یک زمان به واسطه ارتباط و توجهی که پیدا می‌کند - البته افرادی که عبور کرده‌اند - به حقیقت و حاقّ اشیاء می‌رسد بدون اینکه نیاز به چیز دیگری داشته باشد؛ ولی ممکن است که همین انسان در زمان دیگر، به آن واسطه‌ها و به مرور زمان و به نقل از مکان نیاز داشته باشد، چون اینها واسطه‌هایی برای علم حصولی نسبت به حقایق اشیائی هستند که انسان به آنها علم پیدا می‌کند. شما در اینجا می‌بینید که حالاتی که برای انسان است تفاوت پیدا می‌کند؛ یک زمان در مقام

اجمال است و زمان دیگر در مقام تفصیل است.

به طور کلی اگر ما این نحوه تغییر و تبدل نفس انسان را به اراده پروردگار بدانیم، پس در مورد پیغمبر اکرم می‌توانیم این طور بگوییم:

در آن زمانی که جبرئیل می‌آمد و قرآن را برای پیغمبر نازل می‌کرد یا اینکه غیر از قرآن را وحی می‌کرد - مثل مسائلی که هست یا اتفاقاتی که می‌افتد؛ من‌باب‌مثال در روایت داریم که پیغمبر اکرم نشسته بودند و جبرئیل آمد و قضیه کربلا را به آن حضرت نشان داد^۱ - پیغمبر اکرم در مقامی بود که اینها را با واسطه می‌گرفت. البته کیفیت این واسطه به اراده پروردگار است و او خودش می‌داند که الان چه زمینه‌ای را برای این تعیین و این حقیقت به وجود بیاورد که به واسطه آن زمینه، نحوه ادراک تفاوت پیدا کند.

در بعضی موارد دیگر، خود جبرئیل هم نمی‌تواند در آنجا کاری انجام بدهد! و آن در آنجایی است که پیغمبر بلا واسطه از آن ذات اخذ می‌کند و در آنجا مقام اتصالی است که جبرئیل عرض می‌کند: «لَوْ دَنَوْتُ أُنْمَلَةٌ لَاحْتَرَقْتُ!»^۲ آنجا عوالمی است که این ذات از آن ذات دارد می‌گیرد و استفاده می‌کند و بهره‌مند می‌شود، و در آنجا خود جبرئیل هم نمی‌تواند راه پیدا کند! «راه پیدا بکند» یعنی تعیینی در اینجا نمی‌تواند واسطه واقع بشود، نه اینکه جبرئیل جدای از وجود پیغمبر است و نمی‌تواند خودش را داخل کند، بلکه پیغمبر نمی‌تواند یک تعیین مادون خودش را در جای آن ذات خودش قرار بدهد.

من‌باب‌مثال آن عملی که شما در خارج انجام می‌دهید، وجود نازلۀ شما است، ولی شما نمی‌توانید آن عمل را در خودتان بگنجانید! می‌توانید چنین کاری بکنید؟! الان شما این کتاب را برمی‌دارید، این اراده شما تعلق گرفته است که این کتاب را از اینجا بردارید. این برداشتن کتاب، یک عمل خارجی است. اراده شما به این، یک عمل نفسانی است. ولی آیا این عمل خارجی می‌تواند در نفس شما برود؟! نمی‌تواند برود! نمی‌تواند، چون ماده است. بنابراین به لحاظ حفظ مراتب تعیین، آن رتبه باید حفظ شود. اما اگر شما بتوانید بر خود ماده قدرت و احاطه پیدا کنید و به مرحله‌ای از قدرت برسید که بتوانید ماده را مبدل به مجرد کنید، همین ماده را می‌توانید در نفس خودتان ببرید؛ ولی الان نمی‌توانید، چون شما قدرت بر ماده ندارید.

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۰.

^۲ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۱۷۹. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الله‌شناسی، ج ۱، ص ۱۱۱.

رابطه مجرد و ماده

تلمیذ: ماده باید مبدل به مجرد شود، ولی با حفظ وجود مادی، دیگر مبدل نمی‌شود.

استاد: نه‌خیر، صحبت در این است که تعبیرمان از ماده چیست؟ شما خیال می‌کنید ماده چیزی جدای از مجرد است؟! یعنی ماده یک چیز است و در دل ماده و در لابه‌لای آن، چیزهای مجردی است؟! نه، این طور نیست. اتفاقاً این مطالب را چندی پیش هم در نحوه تعین ماده و تعین مجرد گفتم که چطور ماده اصلاً نمی‌تواند یک حقیقت جدای از مجرد باشد و مجرد هم یک حقیقت جدا باشد؛ بلکه اختلاف اینها فقط اختلاف شدت و ضعف است، که آن را ظهورات متعدده می‌گویند. اختلاف ماهوی بین ماده و مجرد اصلاً به‌طور کلی معنا ندارد؛ و الاً سنخیت بین علت و معلول از بین می‌رود. یادتان می‌آید که من یک وقت در یک جا صحبت می‌کردم و این قضیه را گفتم که من یک وقت در ارتباط با حادث و قدیم خیلی صحبت می‌کردم و خیلی فکر می‌کردم که کیفیت حادث و قدیم و نحوه ربط بین حادث و قدیم چیست، و یک امر مجرد چطور به یک امر مادی تبدیل می‌شود، درحالی‌که امر مادی باید در زمان و مکان باشد. خیلی وقت پیش، حدود دوازده سیزده سال پیش، همین‌طور داشتم درباره این فکر می‌کردم، بعداً یک نفر گفت:

ما در اسفار داشتیم مسئله ربط بین حادث و قدیم را پیش یک مدرس معروفی که از دنیا رفته است - خدا رحمتش کند - می‌خواندیم و ما هرچه با ایشان کلنجار رفتیم که این مسئله ربط بین حادث و قدیم را بفهمیم، نشد! تا اینکه ایشان از دنیا رفت و همین‌طور مسئله برای ما نپخته ماند و ما بالأخره نفهمیدیم!

من یک دفعه این قضیه را به مرحوم آقا - رضوان الله علیه - گفتم که فلانی می‌گفت: «ما

هرچه کردیم نفهمیدیم!» ایشان گفتند: «استادش هم نفهمیده است!»

این مسئله همین‌طور در ذهن من بود. تقریباً بین ده تا دوازده سال پیش، یک شب که من در قطار بودم داشتم راجع به این مسئله فکر می‌کردم. با قطار داشتیم ظاهراً از مشهد به طهران می‌آمدیم. نصف شب بود و همه خوابیده بودند. من بیدار بودم و بیرون آمده بودم و در واگن قدم می‌زدم و بیرون را تماشا می‌کردم، بعد یک گوشه ایستادم و همین‌طور شروع کردم دوباره به این مسئله ربط بین حادث و قدیم فکر کردم. یک دفعه متوجه شدم که این قضیه خیلی قضیه راحت و آسانی است! شما یک ابر را تصور کنید. دیده‌اید که این ابرها در آسمان پراکنده‌اند و اصلاً شما هیچ تشکلی از ابر نمی‌بینید. یک دفعه می‌بینید یک ابر یک جا درست شد! مخصوصاً در تابستان وقتی که هوا گرم است و شما به

آسمان نگاه می کنید، یک دفعه می بینید که یک ابر درست شد! اینکه اصلاً هیچ چیزی نبود! منتها چون پراکنده بود، اصلاً مشخص نمی شد. بعد یک دفعه نگاه می کنید که این ابر چه شد؟! یک دفعه از آن دیگر اثری نیست! پخش شد و دوباره هیچ اثری از آن پیدا نیست. درحالی که این ابری که متشکل شد همان ابر پراکنده و منتشر است، و آن ابری که منتشر شد همینی است که جمع و متراکم شده بود؛ هیچ فرقی با هم ندارند، إلا در انتشار و در تراکم، که در اینجا ظهورات متفاوتی پیدا می کنند.

مسئله بین ماده و مجرد هم همین است؛ ماده چیزی نیست غیر از مجرد، و مجرد هم چیزی نیست غیر از ماده. یعنی مجردی که تبدیل به ماده می شود، گرچه هویتش فرق می کند، ولی این طور نیست که ماهیت جدایی پیدا می کند که اصلاً به طور کلی جدای از مجرد است و از هم جدا می شوند؛ بلکه همین مجرد، خودش را به ماده تبدیل می کند و سفت می شود، یعنی در خودش یک تغییر به وجود می آورد و ماده می شود. وقتی که ماده می شود، عوارض ماده بر آن بار می شود: زمان می خواهد، مکان می خواهد، رنگ می خواهد، بو می خواهد و شکل می خواهد.^۱

تلمیذ: پس چطور هر دو در یک وجود هستند؟ درحالی که لازمه اش این است که هر دو در یک وجود نباشند.

استاد: آن مسئله به عنوان یک تشبیه گفته شد. اینکه هر دو در یک وجود هستند، به خاطر اصل وجود است، یعنی لازمه خود وجود است؛ چون حقیقت وجود مجرد و خالی از زمان و مکان است، و آن حقیقت وجود به تجرد خودش می تواند خودش را به صورت ماده در بیاورد، در عین حال که آن حقیقت مجرد در آن هست. یعنی الآن همان مجرد است که خود را به این صورت در آورده است، و همین که خودش را به این صورت در آورده است، باز می شود و مجرد می شود؛ نه اینکه جدای از این است و وجود اولی را از دست می دهد و مجرد می شود، بلکه مجرد در بطن همین ماده است. این مسئله، تبدیل نیست. تبدیل جدای از این است و در جایی است که تمایز پیدا می کند.

یکی از ادله تجرد وجود ذهنی اصلاً همین مسئله است که بعداً در اینجا می خوانیم. حتی خود دلیل بر مجرد هم همین مسئله است، برای اینکه مجرد اصلاً ظرف نمی خواهد و ظرف برای ماده است، پس مجرد چطور در این ظرف است؟ آن وقت تعلق نفس و روح به بدن چطور است؟ همه اینها مسائلی است که در این زمینه می گنجد. این مجمل آن چیزی است که عرض شد.

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون بحث ربط حادث به قدیم، رجوع شود به افق وحی، ص ۷۳ - ۷۶.

ما دوباره نتوانستیم اسفار اربعه را ذکر کنیم؛ البته این مسئله مقدمه‌ای برای این قضیه شد. تلمیذ: یک دفعه مثالی می‌زدید که وجود مثل بخار است که در یک ظرف تبدیل به تگرگ می‌شود، در یک ظرف تبدیل به باران می‌شود، در یک ظرف تبدیل به برف می‌شود؛ ولی همه‌اش یکی است. آن وقت ما می‌بینیم که این ظروف متعدد هستند، یعنی در جایی که تگرگ است دیگر نمی‌تواند باران باشد، و در جایی که باران است دیگر نمی‌تواند تگرگ باشد. می‌خواهم این را عرض بکنم که ماده در ظرف مادیتش که ظرف حدود است، دیگر تجرد با آن نیست.

استاد: نه، همان جا هم تجرد با او است. ببینید، ما مجرد را به ماده همه اشکال مختلف مثال می‌زنیم: بخار، تگرگ، برف، باران و مه. ما به تمام اینها صور مختلف برای یک ماده می‌گوییم. آن ماده در همه اینها وجود دارد: هم در تگرگ وجود دارد، هم در بخار وجود دارد، هم در برف وجود دارد، هم در باران وجود دارد و... اسم آن ماده را مجرد می‌گذاریم، که همان وجود است.

این قضیه ربط حادث به قدیم، یکی از ظریف‌ترین و مشکل‌ترین مسائل فلسفه است.^۱ اگر انسان این قضیه را ادراک کند تمام دعواهای بین مرحوم کمپانی و آقا سید احمد کربلایی کنار می‌رود، قاعده «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء» برای انسان روشن می‌شود، قضیه وحدت وجود روشن می‌شود، اصالة الوجود روشن می‌شود، و اصلاً اصالة الهامیه به عنوان سخیف‌ترین مسئله در نظر انسان جلوه می‌کند.

تلمیذ: پس بنا بر فرمایش شما در مورد وحی، در واقع، توجه پیغمبر به باطن خودش است و چیز جدایی از بیرون به عنوان وحی (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) نیست.^۲ استاد: بله همین‌طور است.

تلمیذ: آن وقت وجه تسمیه کتاب علامه طباطبایی به نام وحی یا شعور مرموز، همین است؟ استاد: نه، این مفهوم در کتاب وحی یا شعور مرموز، با چنین دقتی توجه نشده است. وحی عبارت است از حالتی که در انسان تغییر ایجاد می‌کند، و چه بسا ممکن است انسان به این تغییر توجه نکند و برای او مرموز شود. شما میلتان به سمت چیزی می‌رود، ولی نمی‌دانید که یک نفر دیگری این میل را در شما انداخته است؛ ولی همین قدر می‌دانید که من امروز مثلاً میل دارم اشکنه بخورم، یا فرض

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به شرح دعاء الصباح، ملاهادی سبزواری، ص ۶۲.

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۱۶۳.

کنید که امروز این کار را انجام بدهم. همه اینها عبارت است از آن کیفیت اتجاء ذهن و نفس به یک جهت مطلوب برای موحی (کسی که وحی را می فرستد).

یک وقت انسان خودش در باطن خودش یک دفعه می بیند مسئله ای آمد و خودش می فهمد که این یک قضیه دفعی بوده است. اما یک وقت حتی این را هم نمی فهمد، یعنی از این هم مرموزتر است، و مرموزی اش از این نقطه نظر است که خودش علم به علم ندارد؛ یعنی نمی داند که این میلی که الآن در او پیدا شده است از کجا پیدا شده است. آن وقت اینجا یک مسائل تربیتی هم پیش می آید.^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۲۰۷ - ۲۸۴.